

دانشهای ایرانی در عهد باستان

علی سامی

بایه‌ای پس ارجمند داشته. دریند دوم زرتشت خطاب بدانش چیستا میگوید: «ای علم راست ترین مزدا، آفریده مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی بمن برس» در جای دیگر میگوید: «راست‌ترین دانش مزدا، آفریده مقدس را میستائیم که راه نیک نماید و بگذر نیک کشاند و بمقصد نیک رساند و گشایش بخشد...» دریند سوم همین

فصل آمده است که: «بشود که از پرتو دانش آشتی بهره ما گردد راه ما بمقصد نیک بآخر برسد در کوه‌ها و گذرها و بیشه‌ها میتوان باسانی گنشت از رودهای قابل کشتی‌رانی به خوبی گذر کرد... سود و نیروی دانش با فرجام نیک از آن ما باد.»

دروندیدان آمده که «اگر شخصی بیگانه یا هم کیشی یا برادر یا دوست برای تحصیل دانش و هنر نزد شما آید، او را پذیرید و آنچه خواهد باو بیاموزید...» درقره ۴۵ و ۴۶ این کتاب راجع بآموختن علم چنین دستور داده شده: «پاس اول و آخر روز، پاس اول و آخر شب، باید در راه فرا گرفتن خرد (علم) با پرهیزکاری صرفشود. پرهیزکاری و فروتنی در فرا گرفتن دانش باید پایداری داشته باشد (در دوپاس) نیمروز و نیمشب استراحت کند... (مطالب علم) روزوشب چنان کند تا بخواند (یعنی بیاموزد) آنچه را که هیرید های سابق خواندند.»

قره ۴۶:

«ای زرتشت مردان باید درتحصیل مثل آب داغ باشند (یعنی با زحمت بسیار بکوشند) گوشت و لباس موافق خواهش خود نگویند (یعنی مقید بلباس و خوراک نباشند).»

یکی از خواسته های نیاکان ما از ایزد توانا این بوده است که فرزندانان دانا و با تربیت و فرزانه بار آیند و معتقد بودند روشنی ضمیر و بینائی دل از فروغ دانش حاصل میگردد و برای همین منظور فرزندان خود را از کوچکی پدبستان میفرستادند تا علم بیاموزند و تربیت شوند و از آن‌ها ایزد دانش میخواستند که در فرا گرفتن علم و آندوختن دانش بدانها کمک نماید:

از دانشهای ایرانی در عهد هخامنشی بواسطه از بین رفتن اسناد آترمان در حمله مقدونیها و سایر تحولات، شواهد و مدارک زیادی در دست نیست ولی از روی کتیبه‌ها و آثار و روایات تاریخ نویسان یونانی و مندرجات اوستا میتوان مطالبی استنباط کرد که معرف سطح بلند دانش و فرهنگ در زمان هخامنشی میباشد.

ایران زمین در آن عهد مرکز دانشها و مبادلات فرهنگی بین کشورهای متمدن زمان بود و از همه علوم و فنون بین‌النهرین و مصری و عیلام و هند و اقوام ساکن آسیای صغیر و جزایر کرانه‌های آن که جزو قلمرو این شاهنشاهی بودند استفاده میشد و با دانشهای ایرانی آمیخته گردیده بود.

در ایران باستان دانش بر پایه دین قرار داشته و از ۲۸ نیک اوستا هفت نیک آن از مباحث علمی صحبت کرده اند جهت که علم از راه نیک پایه اساس خود که دین باشد منحرف نگردد.

درحقیقت اگر دانش بر پایه نیک کرداری و راستی و صلاح و رفاه انسانی بکارآید، فرجامی نیک خواهد داشت و برای سعادت جامعه بشری مورد بهره برداری قرار میگیرد و از همین لحاظ است که در اوستا دانشی مقدس و محترم شمرده شده، که بر اندیشه و کردار و گفتار نیک استوار باشد و دانا و دانشور باید مردم را بسوی راستی و درستی راهنمایی نماید.

قسمتهائی از این کتاب که از دستبردهای یغماگران و دگرگونیهای روزگار باقی مانده، حاکی از علوم آن زمان و پایه های رفیعش میباشد. در این کتاب دینی که خود بمنزله دائرةالمعارفی بوده، از ارج دانش و بزرگداشت دانشمندان در گذشته های خیلی دور صحبت مینماید. یک فصل مشیح و جالب آن بدانش «چیستا» اختصاص داده شده است و در آن پزشکی، دامپزشکی، ستاره شناسی، حکمت، علم مینا و معاد و تکوین و امور اجتماعی و حقوقی و علوم طبیعی گفتگو کرده است.

یشت شازدهم در ستایش ایزد دانش است. ایزد دانش

با موختن گسر به بندی میان

ز دانش روی بر سپهر روان
زمانی میاسای از آموختن
اگر جان همی خواهی افروختن
چنان دان هر آنکس که دارد خرد
بدانش روان را همی پرورد
اگر تخت جوئی هنر بایندت
چوسیزی دهد شاخ، بر بایندت
توانا بود هر که دانا بود
ز دانش دل پیر برنا بود

چو دانش تنت را نگهبان بود
همه زندگانت آسان بسود
هر آن چیزگان بهره تن بود
زدانش پس از مرگ دشمن بود

از این گفته‌های اوستا که بگذریم خاندان هخامنشی خود دانشور و دانش پرور بوده‌اند غیر از نهم نیتواست بوده باشد زیرا کشوری که نخستین بار در تاریخ امپراطوری دنیا تشکیلات اداری و مالی و قضائی منظمی داد که تا برجیده شدنش اجرا میشد و بعدها سمرق سائر امپراطوریا هم گردید بدون داشتن معلومات و تمدن کافی ممکن نبوده است.

داریوش در کتیبه تاریخیش در نقش رستم از خداوند بزرگی که باو خرد و دانش (خردو) و جنبش و کوشش (ارووستا) عطا فرمود سپاسگزاری مینماید.

دیودورسیسیلی تاریخ نویس سده یکم پیش از میلاد مینویسد که داریوش بزرگ ششمین قانونگذار مصر بود و با دانشمندان مصری خوش رفتاری کرد و از آنها احکام دین و رموز حکمت را فرا گرفت و بدرجه ای رسید که او را احترام کردند و مرتبه خدائی دادند و با او خداوند خطاب میکردند و با بطوریکه نوشته‌اند و کشف یک قطعه پاپیروس در مصر مؤید آن گردیده، اودستور داد که دانشمندان کهنه قوانین قدیم مصر را تا زمان آمازیس جمع آوری و تدوین نمایند و اینکار شانزده سال طول کشید و سپس با کثر زبانهای معمول حوزه شاهنشاهی از قبیل مصری، بابلی و آرامی نوشته شد.

هرودوت نوشته است که دختران کوروش بزرگ مخصوصاً آتس سا هسر داریوش اهل ادب و صاحب کمال بوده است. پلوتارک نیز نوشته است که فرزندان اردشیر فلسفه و علوم مفی (ماژیک) را از دانایان آن علوم فرا گرفته بودند. در کتاب استر باب اول آیه ۱۳ از مجالست و محاورت شاه با حکیمان صحبت مینماید باینمضمون که: «پادشاه اردشیر به حکیمانیکه از زمانها خبر بودند تکلم نمود زیرا عادت پادشاه

با همه کسانی که بشریعت و احکام بودند چنین بود.

دانشکده «سائیس» در جوار معبد «نیت» با وجود پیرداختی داریوش بزرگ دستور او توسط یکی از پزشکان و دانشمندان معروف مصری دایر گردید. این دانشکده از مراکز مهم علمی و فرهنگی دنیای باستان بوده است در این آموزشگاه عالی پزشکی تربیت میشده و پشام حوزه‌های شاهنشاهی اعزام میگردد و باز نوشته‌اند که در آن شهر آموزشگاه بزرگ دیگری برای تربیت کهنه جهت انجام مشاغل دیوانی و روحانی دایر بوده است قسمتی از مطالب نوشته شده روی مجسمه دانشمند مصری هم عصر داریوش بزرگ و کمبوجیه بنام «اوجاهورسن Oudjahorsne» که خود مؤسس و مدیر دانشکده پزشکی سائیس بوده است، مربوط با اقدامات و مساعی داریوش برای ترمیم و تجدید حیات دانشکده نامبرده میباشد.

اوجاهورسن پسر سرپرست پرستگاههای گرای ونیت (مادر خدایان) بود و این کتیبه تاریخی در تیولی Tivoli در بیلاق آدرین امپراطور روم یافته‌اند که جزو مجموعه مصری قیصر نامبرده بوده است. در تائید این گفته کشف یک قطعه کاغذ حسییری (پاپیروس) میباشد که بروی آن جمله «من از سائیس بیرون آمدم» مرقوم گردیده است. نظیر آنچه که امروز پزشکان بر روی تابلوهای خود مینویسند مشعر بر نام دانشگاه یا بیمارستان معروفی که در آنجا تحصیل کرده و یا خدمت نموده است. مفاد قسمتی از نوشته روی مجسمه اوجاهورسن چنین است:

«داریوش شاه شاه شاهان پادشاه مصر بالا و پائین بمن فرمان داد که بمصر بازگردم او که در نهننگام پادشاه بزرگ مصر و کشورهای دیگر است در عیلام (شوش) پسر میبرد. مأموریت من این بود که ساختمان «پران‌خا» قسمتی از معبد نیت را که ویران شده بود بسازم. آسیائیان مرا از کشوری بکشور دیگر بردند تا آنچنان که فرمان شاهنشاه بود بمصر می‌رسانیدند. باراه شاهنشاه رفتار کردم. به کتابخانه‌ها کتاب دادم. جوانان را در آنها داخل کردم و آنها را بپردان آزموده سپردم و برای هر یک چیزهای سودمند و ابزارهای لازم برای آنچه در کتابهاشان آمده بود ساختم و فراهم آوردم. این چنین بود فرمان شاهنشاه زیرا وی سود و بهره دانش پزشکی را میدانست و میخواست جان بیماران از مرگ و مرض رهائی بخشد.»

از سه دانشکده معروف دیگر زمان هخامنشی بنام برسپا Borsipa و آرشوئی Archoi و میلیتیس Militus در تواریخ نام برده شده است.

دربار هخامنشی نه تنها مشوق و پروراندنده دانشمندان و هنرمندان ایرانی بودند بلکه برای دانشمندان و پزشکان بیگانه و جلب آنها ارزش بسیاری قائل بودند.

واژه‌ها اتباع آتروز ایران مانند مصر و بابل و هند و یونانیهای آسیائین و یونانیهای کرانه‌های دریای سیاه و بحرالجزایر که دانشهای باستانی قابل توجهی داشتند استفاده میکردند و حتی از شبه جزیره یونان نیز دانشمندان و پزشکان و نویسندگان و مورخان و هنرمندان باین مرکز علمی بزرگ خاورمیانه روی میآوردند.

از قول هرودوتوس نقل شده که کوروش بزرگ چشم پزشکی از آمازیس فرعون مصر خواست و او یکنفر از کحلالان زبردست را بدربار او فرستاد.

نام هیپوناکس شاعر و هکاتمه مورخ و هراکلیت و سه پزشک معروف یونانی در دربار سه پادشاه هخامنشی در تواریخ مسطور است. این سه پزشک یونانی یکی آپولونیدس کوسی Apollonide پزشک دربار اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ ق م) و دیگری کتریاس پزشک دربار داریوش دوم و اردشیر دوم و سومی پولیکریتی Polickritus میباشد. کتریاس پس از مراجعت از ایران در سال ۳۹۷ ق م. کتابی در اطراف تاریخ و جغرافیای ایران و هند بنام پرسیکا و ایندیکا نوشت که مورد استفاده بسیاری از تاریخ‌نویسان بعد از او قرار گرفت. کتریاس کتاب دیگری در پزشکی داشته بنام Commentarii Medici که فقط نام آن باقی مانده است و اثر دیگری از آن موجود نیست. پولیکریتی پس از کتریاس پزشک دربار هخامنشی بوده است.

دیگر از پزشکان خارجی نام دینین Dinon پزشک اردشیر دوم (۳۵۸ - ۴۰۴ ق م) هم ضبط گردیده است. دیموسیدس Democédes اهل کروتون یکی از پزشکان حاذق یونان بود که چون سایر پزشکان ایرانی و مصری مقیم دربار از معالجه پای داریوش بزرگ که هنگام پیاده شدن از اسب در شوش آسیب دیده بود درمانندند معالجه کرد و هم او غده‌ای را که روی سینه آتس‌سا ملکه پیدا شده بود جراحی و معالجه کرد. دیموسیدس با توشه‌هایی از طب ایرانی و هندی و یابلی با تدابیری خود را از چنگ دربار رها نمود و یونان برگشت.

داستان ورود دیموسیدس را بدربار داریوش اینطور نوشته اند: که وی ابتدا در خدمت پلیکرات پادشاه ساموس Samos بود. پلیکرات در سال ۵۲۲ ق م بر حسب دعوت خسترت پاون (شهربان) لیدییه اری‌تس Orites بدانجا میآید و کشته میشود. دیموسیدس نیز به همراه سایر اتباع پلیکرات زندانی و نزد شهربان نامبرده میماند. بعداً که داریوش به شهربان نامبرده بدگمان میشود او را از بین میبرد.

دیموسیدس نیز همراه سایر اتباع و ملازمان ساتراپ لیدی بوش اعزام میگردد و در آنجا زندانی میشود. تا پای داریوش هنگام پیاده شدن از اسب یا در حین شکار در میرود و هفت شبانه روز رنج میکشد دیموسیدس را از زندان بیرون آورده وی پای داریوش را معالجه مینماید. از آن پس مورد بخشش

و عنایت قرار میگردد ولی چون مایل بود بمین خود باز گردد و داریوش اجازه نمیداد تقاضا کرد که چند نفر همراه او شوند تا مانند اسکولاکس که به هندوستان رفت وی نیز یونان رود و فتح یونان را جهت داریوش آسان نماید. داریوش با این مسافرت موافقت کرد ولی دیموسیدس در بین راه همراهان خود را اغفال کرد و فرار نمود.

و باز مینویسند که زمان اردشیر اول حدود سال ۴۳۰ ق م. بیماری طاعون شدیدی بروز نمود و چون اردشیر توصیف بقراط را شنیده بود نامه‌ای باو نوشت و او را بدربار خواند و وعده‌های بسیار داد.

بقراط به نوشته اردشیر توجهی نکرد و بی‌گام‌دانه بود که وظیفه من مداوای هبوطانم میباشد نه پارسها که دشمن یونانی‌ها هستند. پادشاه از این جواب درخشم شد و ساکنین جزیره کوس Cos را که زادگاه بقراط بود تهدید بر مرگ کرد و با اینحال بقراط بایران نیامد. یک نقاش فرانسوی بنام Girod de Roussy (۱۷۲۷-۱۸۲۴ م) شکل بقراط را کشیده که فرستاده اردشیر برای او پول آورده و او آن پول را رد مینماید. (دانشکده پزشکی پاریس).

پزشکی

سابقه و پیشرفت علم پزشکی در ایران باستان از روی مندرجات اوستا بخوبی هویدا است. در فروردین یشت بند ۲۵ از حکیمی بنام سثنا نام برده شده که حوزه درسی داشته و دانشجویانی بگرد او جمع بوده‌اند. (سثناپور اهورم استوت (Sathn poure Ahurmstut) را گرداننده مکتب هگمتانه (همدان) نوشته‌اند که یکمصد شاگرد داشته و کار درمان و مداوای مردم را عهده دار بوده. پلوتارک نوشته است که او خود این مدرسه را دیده که در آن حکمت نجوم و طب و جغرافیا تعلیم داده میشد و صد شاگرد مشغول فرا گرفتن این دانشها بودند.

دراوستا از یک پزشک ایرانی «تهریتا» که دروندیداد او را «بهی‌خواه نوع بشر» خوانده ذکری بمیان آمده است که او خواص گیاهان و نباتات را میدانسته و بدانوسیله بیماران را مداوا و معالجه مینموده است. در همان کتاب مذهبی بسیاری از بیماریها از قبیل تبهای مختلف مخمک، دمل، خارش، ضعف اعصاب، لرز، سنگ مثانه، زخم و انواع دیگری از ناخوشیها نام برده شده که دلالت بر وجود پزشکان کارآمدی مینماید که این دردها را تشخیص و معالجه مینموده‌اند.

تهریتا Thrita همان مقام و اهمیت را داشته که ایمهوتپ Imhotep وزیر زوسر Zoer (حدود ۲۸۸۰ ق م) پزشک معروف مصری و همانطور که در مصر باستان این پزشک را پدر طب و مبتکر این علم میدانسته‌اند، تهریتا نیز ترد آریاهای

ایرانی و هندی همین اهمیت و پایه را داشته است .

در وندیداد باب بیستم چنین گفته است : «زرتشت از اهورمزدا پرسید که کیست در میان دانایان و پرهیز کاران و توانگران و پیشوایان که تندرستی دهنده و برطرف کننده جادو و زورآور که بیماری و مرگ و زخم نیزه بران و گرمای تب را از تن مردم ببرد ؟

اهورمزدا پاسخ میدهد . ای سپنتمان زرتشت «تهریتا» در میان مردم و پرهیز کاران و پیشوایان ، نخستین فردی است که تندرستی دهنده و باطل کننده جادو و زورآور بیماری و مرگ و زخم نیزه بران و گرمای تب را از تن مردمان دور میسازد .

در ققره سوم آمده است . «که تهریتا پزشک برای درمان کاشوش کرد و از فلزات درمان برای برابری با درد و مرگ بی هنگام و سوختن تب و سردرد و لرزه و مرض ازانه «Ajana تهوع» و بیماری اژهوه «Ajahva اختلال دماغ و بدخوشی» مارگریدگی و بیماری دورکه Dorka اختلال دماغ لاغری و چشم بد و کندیدگی که اهریمن در تن مردم آورد ، بدست آورد .

مداوای بیماران با شیر و نباتات و ریشه گیاهان و جراحی ، دو کار عمده پزشکی بوده است و طبیب باید در محضر استادان فن و حکیمان بمرحله آزمایش و امتحان درآید و گواهی نامه بگیرد و اگر سهار مورد آزمایش قرار می گرفت و مردود میشد برای همیشه از شغل طبابت محروم میگردد .

دراوستا پزشکان به دسته تقسیم میشد ، «آنها که با آهن سروکار داشته یعنی جراحان» . آنانیکه با گیاهان طبیعی و ریشه نباتات بیماران را درمان میکردند . سوم پزشکان امراض روحی و عصبی که از راه گفتارهای مذهبی و اوارد و روانکاوی و اندرز و تلقین بیماریهای عصبی و روحی را درمان میکردند . در همین نامه دینی برای پزشکان ارزش زیادی قائل گردیده

و دستمزد قابل ملاحظه ای تعیین شده است . از دو دسته پزشک دیگری یکی «اشوبئی شه زه» پزشک بهداشت که مأمور نگاهداری بهداشت و پیشگیری بیماریها بود و دیگری «اتوبئی شه زوه» پزشک قانونی هم صحبت شده است . در طب قدیم آریاهای هند و ایرانی اهریمن و دیوان را سبب اصلی بروز بیماریها میدانستند و ازینجهت اوارد وادکار متوسل میشدند بعدها که بعلم طبیعی امراض پی برده شد از شیره گیاهان داروهای فراهم و به بیمار میخوراندند و چنانچه ضرورت پیدا میکرد بجرای وداغ کردن متوسل میشدند .

برای بیماریهای صعب العلاج مجلس مشاوره طبی تشکیل میگردد و مزدا پرستان معتقد بودند ، که اهورمزدا میلیونها گیاه سودمند برای تندرستی و درمان بشر آفریده است . ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن در باره وضع علم پزشکی

در زمان هخامنشی مینویسد :

«در زمان اردشیر دوم سازمان منظمی برای پزشکان و جراحان پیدا شد . مزد آنان را قانون مطابق مقام اجتماعی بیماران تعیین کرد و این کاری بود که قانون حمورابی نیز پیش از آن کرده بود . علمای دین را میبایستی برایگان معامله کنند و درست همانگونه که در میان ما امروز معمول است طبیبان تازه کار حرفه خود را با معالجه پیروان ادیان دیگر و بیگانگان آغاز میکردند چه هر طبیبی در آغاز کار خود ناچار بود يك یا دوسال بر روی مهاجران و فقیران آزمایش کند . این خود فرمان پروردگار بود :

«ای آفریدگار جهان ای قدوس اگر بنده ای از بندگان خدا بخواهد بفن درمان کردن بپردازد در آغاز کار مهارت خود را درباره چه کسان باید بشوئت برساند ؟

درباره بندگان اهورمزدا (مزدیسنا) یا بندگان دیوان (دیویسنا) ؟ اهورمزدا در جواب چنین گفت که باید مهارت خود درباره بندگان دیوان بیازماید نه در باره بندگان خدا اگر بانشر خود بنده ای از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد و سپس بانشر خود بنده دیگری از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد و پس از آن بنده سومی از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده مرد آن طبیب ناشایسته ای است و هرگز نباید بمعالجه بندگان خدا بپردازد اگر با نشتر خود بنده ای از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و آنکاه با نشتر خود بنده دیگری از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و سپس با نشتر خود بنده سومی از بندگان دیوان را علاج کرد و آن بنده شفا یافت و آن بنده شفا یافت همیشه طبیب شایسته ای است و اگر بخواهد میتواند بندگان خدا را درمان کند و با نشتر خود آنان را از بیماریهای خود شفا بخشد» .^۵

در شاهنامه از جراحی پهلو سزاره رودابه مادر رستم و بیرون کشیدن رستم از شکم او دارد که مخصوصاً بیهوشی و جراحی پهلو جالب و شایان توجه است .

- ۱- گرتوبئی شزو یعنی کارد پزشک .
- ۲- اروروشی شزو یعنی دهنده داروهای گیاهی .
- ۳- ماتره بی شزو یعنی روان پزشک .
- ۴- بی شزو واژه اوستایی یعنی پزشک میباشد .
- ۵- صفحه ۵۵۳ جلد اول شرق زمین یا گهواره تمدن .

۶- علت نامگذاری این عمل به «سزاره» از آنجهت است که اگر «سزار» امپراطور روم باین ترتیب بدنیا آمد یعنی مادرش مرد و اگر شکم او بود . پهلوی او را دریدند و اگر شکم او بیرون آوردند . این عمل در لاتین یعنی «پاره شده از آن» از آنرو نام نوزاد سزار «قیصر» شد و او پیوسته تخمیر میگردد از مجرای طبیعی زنان بیرون نیامده است . حضرت عیسی در زمان همین امپراطور بدنیا آمده است .

بیامد یکی مؤبد چیره دست
مرآن ماه رخ را بی کرد مت
بکافید بیرنج پهلوی ماه
بتایید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید
که کس در جهان آن شگفتی ندید.

باید همان «دژنبت» موصوف فارس نامه ابن البلیخی و دیگر تاریخ نویسان قدیم باشد محتاج تعمق و بررسی بیشتری است و احتمال قوی می رود که دژنبت جامی درخود تخت جمشید یا جوار کاخ شاهنشاهی هخامنشی بوده است.
نوشته ابن البلیخی که محل شاهد پرفسور هنینگ قرار گرفته چنین است:

«چون زرتشت بیامد وشتاسف اورا ابتدا قبول نکرد و بعد از آن اورا قبول کرد و کتاب زندآورد و بود بحکمت ویر دوازده هزار پوست گاو دباغت کرده نبشته بود به زروشتاسف آنرا قبول کرد و باسطخر پارس کوهی است کوه نفت گویندگی همه کنده گریها از سنگ خارا کرده و آثار عجیب اندر آن بود و این کتاب زند و یازند آجاناهه بود»^۷.

تنس هیربدان هیربد زمان اردشیر بنیانگرار شاهنشاهی ساسانی ضمن نامه خود به جسنفشاء پادشاه طبرستان باین عبارت: «میدانی که اسکندر کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو باستخر سوخت» مقصودش از استخر در این جا همان تخت جمشید بوده است. درازدا و پرافنامه درباره کتابخانه و برگهای اوستا مطالبی است بدینضمون: «زند اوستا که در روی پوستهای گاو بخط زر نوشته شده بود در استخر پاپکان بود در دفترخانه، اهرمین پتیاره شوم، اسکندر بدکش را بر آن داشت که آنرا بسوزاند» در دینکرد این کتابخانه اینطور یاد شده است: «دارای داراییان همه اوستا و زند را چنانکه زرتشت از هرمز پذیرفته بود نوشته و دو بجم (سخه) یکی بگنج شایگن (مقصود شیبکان است) و یکی به دژنبت فرمود نگهداشتن ...»

با توجه بمطالب بالا و مندرجات سایر تاریخ نویسان تصور می رود که بنا بسنت قدیم ملل مشرق و ایران که کتابخانهها و سالنامهها در جوار کاخهای شاهی یا پرستگاهها و یا آتشکدههای مهم و بزرگ مضبوط بوده، دژنبت هم در جوار تخت جمشید بود که همراه آتش سوزی سال (۳۳۱ ق. م.) یکسر بسوخت و نابود گردید و ربطی بکعبه زرتشت ندارد. زیرا مدرک و قرینه ای در دست نیست که نقش رستم هم چون تخت جمشید در جمله مقدونیا سوخته باشد، بویژه آنکه کعبه زرتشت بنائی است باسقف سنگی و مرتفع که هر چند هم در پیرامون آن فرضاً آتش سوزی شده باشد، بخود آن بنا و اطاق کوچکش که بر فراز برج سنگی و یکدرب سنگی قطور آنرا کاملاً مسدود می ساخته، سرایت نمیتوانسته است، بنماید. مگر آنکه مخصوصاً در آنرا گشوده و آتش بدرون اطاق افکنده باشند تا محتویات آن بسوزد و خود نقر کتیبه در زمان شاپور اول ساسانی بر بدنه خارجی کعبه زرتشت دلیل مصونیت آن از آتش سوزی بود

تأکید و توصیفی ای که در اوستا نسبت به نگاهداری و معالجه و تکثیر حیوانات سودمند در آئین مزدا پرستی شده وسیله پیروش دام پزشکی گردید تا حیوانات اهلی و سودمند را چنانچه بیمار شوند درمان نمایند. برای دام پزشکی دستمزدی فراخو ارزش و سودمندی حیوان مورد معالجه تعیین گردیده است.

کتابخانهها و سالنامهها:

از کتابخانه های معروف عهد هخامنشی که نامی از آن در تواریخ مسطور است یکی کتابخانه دژنبت یا گنج نبشتهها در تخت جمشید و دیگر گنج شیبکان یا شیزیکان در جوار آتشکده آذرگشنسب Adhur Gushnaspe در آذربایجان میباشد و از اگره محلی در هگمتانه نیز اسمی برده شده که کتابها و اسناد و دفاتر شاهی در آنجا مضبوط بوده است دانشکده پزشکی سائسی نیز کتابخانه معتبری داشته است که در کتیبه روی مجسمه او جهورسن که قبلاً نقل شد منعکس گردیده است. دژنبت تخت جمشید ظاهراً علاوه بر وجود تمام اوستا روی دوازده هزار پوست بزرگترین مخزن کتاب عهد هخامنشی بوده است که به همراه آتش سوزی تخت جمشید یکسر سوخت و نابود گردید.

استاد ققید پرفسور هنینگ در مقدمه کتاب «مجموعه کتیبه های ایرانی Corpus inscriptionum iranicaum London 1957 درباره کتیبه پهلوی اطراف بنای مکعبی سنگی در نقش رستم معروف بکتیبه زرتشت در تفسیر کلمه «بن خانک» که در کتیبه کرتیر یاد شده چنین اظهار نظر میکند که «... اکنون ما متوجه کلمه «بن خانک» یا «خانه بنیادی» میشویم و بنا بر این ممکن است چنین حدس زده شود که بنای مزبور برای نگاهداری منشورها و فرمانها و مدارک پرستگاه نه تنها مدارکی که کرتیر علاقمند بذکر آنها بوده، و شاید برای نگاهداری نسخ اصلی اوستا بکار میرفته است. در اینجا ممکن است خاطر نشان گردد که کوه نقش رستم در اول دارای نام نبشت (کوه کتیبهها) بود زیرا کتاب اوستا در آنجا نگاهداری میشده (فارس نامه ابن بلخی) و نیز اصطلاح پهلوی «دژنبت» «دژ کتیبهها» ممکن است برای خود کعبه زرتشت مورد استعمال واقع میشده ...» در این اظهار نظر حدس پرفسور هنینگ که کعبه زرتشت

۷- صفحات ۴۰ و ۵۰ فارس نامه ابن البلیخی باهتام لیرنج Lestrangle و نیکلسون Nicholson چاپ کمبریج ۱۹۲۱.

زیرا اگر پیرامون آن آتش سوزی شده و این بنا در وسط آتش قرار میگرفت، سنگهای آهکی آن در اثر شعله و لهیب آتش ست گردیده و مستعد کنندن کتیبه نمی بود.

همانطور که بسیاری از سنگهای تخت جمشید در اثر آتش سوزی سوخته و ست گردیده است، نویسنده همین مطلب را در سالی که کتاب نامبرده چاپ و منتشر گردید ضمن مقاله‌ای در مجله دانشکده ادبیات شیراز مشروحاً متذکر گردیدم و نزد خود پرفسور هنینگ هم فرستاده شد.

پرفسور هنینگ از استادان مسلم و بزرگ و کم نظیر خطوط قدیمه مشرق زمین مخصوصاً ایران بود که در سال ۱۹۶۷ رخت از جهان بریست و تالیفات و رسالات زیادی درباره خط های دنیای کهن دارد که به اغلب از آنها در شماره مرداد ماه ۴۷ مجله راهنمای کتاب صفحه ۲۱۲ اشاره گردیده است. از دفاتر شاهی و سالنامه های مدون و مضبوط که مورد استفاده دانشمندان و تاریخ نویسان زمان قدیم قرار گرفته بسیار در گفته های مورخان یادداشت شده است. هرودوت که درک زمان این شاهنشاهی را کرده از دفاتر شاهی صحبت مینماید و کتیراس پزشک و مورخ یونانی زمانیکه در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم بوده است بهره‌های فراوان علمی و تاریخی از این مخازن برده است. پلوتارک ضمن توصیف جنگ خشایارشا با یونانیها نوشته است «شاه بر تخت زرین قرار گرفته بود و در اطرافش چند نویسنده برای ثبت وقایع جنگ ایستاده بودند» دیودورسیسیلی هم از سالنامه ها ذکری کرده است.

در کتاب استرپاب ششم آیه ۱ تحت این مضمون «در آن شب خواب از پادشاه برت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ و ایام را بیاورند تا آنرا در حضور شاه بخوانند...» و همچنین در فصل ۱۰ همین کتاب و باب چهارم کتاب عزرا (آیات ۱۴-۱۵-۱۶-) اشاره صریحی بر وجود سالنامهها و دفاتر شاهی است بطوریکه معروف است در سال ۵۸۸ پیش از میلاد یکی از روحانیون یهود (عزرا) در اورشلیم از طرف خشایارشا مأمور گردید که کتیبه قوانین حضرت موسی را جمع آوری و برای قوم یهود در دسترس آنها قرار دهد.

در باب چهارم از کتاب عزرا آمده : که چون دشمنان بنی اسرائیل ضمن نامه‌ای که به آرتخشسته (اردشیر) نوشتند گفتند پس چون ما نمک خانه پادشاه را میخوریم مارا نشاید که ضرر پادشاه را به بینیم لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم که در کتاب تواریخ پندارنت تفتیش کرده شود. و از کتاب تواریخ دریافت نموده بفهمی که این شهر شهر فتنه انگیز است... اردشیر در جواب نوشت مکتوبی که نزد ما فرستادید در حضور من واضح خوانده شد و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده دریافتند که این شهر از قدیم با پادشاهان

مقاومت مینمود... و در باب ششم و پنجم از همین کتاب معلوم میشود که در عهد داریوش محل نگاهداری این سالنامهها و تواریخ در بابل و ماد (هگمتانه) بوده است. طومار و فرمان کوروش راجع با آزادی یهود در ماد بوده است.

در باب دهم از کتاب استر نوشته شده «اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایر دنیا خراجگذار و جمیع اعمال قوت و توانائی او و تفصیل عظمت مردخا که چگونه پادشاه او را معظّم ساخت آیا در کتب تواریخ ایام پادشاهان ماد و پارس مکتوب نیست...»

درباره سرنوشت این کتابخانهها و سالنامهها و دفاتر که بدست مهاجمین مقدونی نابود گردید، تاریخ نویسان بکرات نوشته‌اند در اینجا به قسمتی از نوشته دو مورخ اکتفا مینمایم: این‌الندیه به نقل از کتاب نهمان تالیف این‌سهبین نوبخت مینویسد: «پس از اینکه اسکندر بر فارس و کاخ داریوش دست یافت گنجینه‌های دانش آنرا که بر سنگها و لوحها و پوست گاو از دانشهای گوناگون طبیعی پزشکی و هیت نوشته شده بود فرمان داد تا بزبانهای قبلی و یونانی برگردانند و آنها را بمصر فرستاد تا در کتابخانه اسکندریه نگاهداری شوند بسیاری از این کتابها را نابود ساخت و از آنچه کتاب «کشج» گشتک بود که در آتش انداخت و سوخت. آنچه را از علم نجوم و طب و علم النفس میخواست از آنها برگرفت و بار دیگر چیزها از علوم و اموال و گنجینه و دانشمندان تصاحب کرد و بمصر فرستاد» حمزه اصفهانی میگوید: «من بتاریخ اشکانیان که پیش از ساسانیان بودند چندان توجه ندارم زیرا مشکلات آن بسیار و حوادتی که آن تاریخ را در هم و برهم نموده، بیشمار است. زیرا هنگامی که اسکندر شهر بابل را گشود بر مردم آن سامان حدس برد که چرا بایستی علوم و آداب آنها فزون تر و بهتر از سایر مردم باشد بدین سبب کتابها و نامهها را طعمه آتش نمود. سپس مؤبدان و دانشمندان و علماء و فلاسفا را بکاخ و خون کشید تا آنچه را که دانند بیادگار نگذارند. هیچیک از آن گروه از مرگ نجات. این اقدام پس از ترجمه و نقل علوم بزبان یونانی بود.»

ابوعمش بلخی هم در کتاب «الزیجات» مطالبی دارد که این‌الندیه از او نقل کرده و مشروحاً توضیح میدهد که ایرانیان باستان چه اهتمام و کوشش در راه حفظ وصیانت دانشها داشته و برای محفوظ نگاهداشتن آنها جاهای محکم و متناسبی را انتخاب کرده و آنگاه کتابها را که روی پوست درخت خدنگ «توز» نوشته شده بود در آن در مضبوط میداشتند. این مورخ سپس از کهن دژ جی حوالی شهر اصفهان که یکی از آن دژهای کتاب بود توضیح میدهد.

پولینوس مورخ سده اول میلادی نوشته است که «هرمیوس» یونانی برای شرح و تفسیر عقاید زرتشت از

کتاب او که در بیست مجلد و هریک حاوی صدهزار شعر بود استفاده کرد.

نجوم و هیئت :

ترتیب سال خورشیدی و تقسیم آن بدوازده ماه و سی‌روز و نامگذاری آنها و کوشش در نگاهداری تاریخ وقایع از یک اطلاعات عمیق نجومی و توسعه علم هیئت حکایت مینماید. در اوستا به کرویت زمین اشاره‌ای شده است. صفت (سکارنا Skarena) بمعنی گرد یاوازه «سپهری Sepehri» برای زمین بکار رفته و معتقد بودند که دوردور زمین سپهر یا ویو Vayu (همان آتسفر) و سپس آسمان در بالا و ماوراء آسمان روشنائی بی‌پایان (انبرارتجا) قرار گرفته است.^۸

داریوش و دیگر شاهان هخامنشی همانطور که برای پیشرفت علم پزشکی و حکمت و علوم طبیعی تشویق مینمودند متوجه پیشرفت علم هیئت و بررسبهای نجومی نیز بودند. نام دونفر از منجمان بزرگ و معروف کلدانی که بتشویق او و جانشینانش در این راه مجاهدات فراوانی مصروف داشتند، یکی نوریمنو Nabu rimmannu (یونانی نوریمانوس) پسر بالاتو Balatu در سال ۴۹۱ ق م و دیگری کیدینو Kidinnus (یونانی کیدناس) سال ۳۷۹ ق م و یونانیها بخوبی هردوی این منجم عالیقدر را میشناسند. نوریمنو با حسابهای دقیقی که کرده بود حرکات ماه و خورشید و زمان نسی روز و هفته و ماه و سال و خسوف و کسوف و روزهای سال شمسی را که ۳۶۵ روز و ۶ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۴۱ ثانیه است تعیین و جدول‌بندی کرده بود. حساب او بقدری دقیق

و جالب است که با حساب نجوم امروز پس از اختراع تلسکوپ و آلات و وسائل مجهز نجومی تقریباً یکسان و ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه بیشتر تفاوت نداشت متون Meton (۴۳۲ ق م) برای تهیه تقویم خود از تحقیقات نوریمنو استفاده نمود.

کیدینو تغییر تدریجی در انحنای زمین را کشف کرد وی بیادداشت های ۳۶۰ سال قمری که منظمآ نگاهداری شده بود دسترس داشت و یک سلسله جد اول محقق نجومی صحیحی تهیه کرده بود که ملاک عمدۀ منجمین زمان و منجمین یونانی گردید.

دیوژن لائرتیوس Diogenes Lapertios از قول ارسطو نقل کرده که یکی از مؤیدان ایرانی در ستاره‌شناسی استاد بود و از راه شام به یونان سفر کرد و با سقراط مباحثه نمود و وی پیشگوئی کرد که سقراط بمرگ دهشتناکی خواهد مرد و همچنین پیشگوئی مغان ایرانی ولادت حضرت مسیح را برطبق شرح باب دوم انجیل متی که آنها ستاره اورا تشخیص داده و براهنمائی آن تا زادگاه آن حضرت رفتند، نمودار یک پیشینه درختان و پیشرو علم نجوم زمان هخامنشی و قبل و بعد از آن میباشد که قرن‌ها بعد هم رو بگسترش و پیشرفت بوده‌است.

سه نفر مفی که از مشرق زمین «از سابه Saba که شاید ساود باشد» بر حسب اطلاعات و قواعد نجومی و از روی سطور حرکات ستارگان بزادگاه حضرت عیسی رفتند بنامهای Belshasar, Caspar, Melehior گردیده است.

- ۸- سیرتکن و تربیت در ایران هخامنشی تألیف دکتر اسدالله بیژن استاد دانشگاه - تهران صفحه ۳۳۰.
- ۹- تاریخ علم تألیف ژرژ سارتن.

